

جنس دوم

معمولاً نام اثر، همواره جزء ساختاری مهمی محسوب می‌شود. دالی که ابتدا مدلول‌های متعددی را برای خواننده تداعی می‌کند. اما مفهوم این دال (پابرهنگی‌های تبارم)، تا حدودی با تصویر روی جلد، رمزگشایی می‌شود. تصویر زنی سنتی که نشسته و مردی بالای سر او، دست به کمر ایستاده است؛ زنی در موقعیت انفعالی و زیر دست و مردی در بالا دست و با حالتی تحکمی. اثر را که می‌خوانیم، کل آن را واکنشی علیه نظام مردسالاری می‌یابیم. نظامی که تنیده شدنش در تمامی بافت زندگی سنتی، در ابعاد مختلف، بررسی شده است. نویسنده به خوبی، به تمامی مسائل مطروحه توسط فمینیست‌ها انگشت گذارده و خود، صورتی از گفتمان فمینیستی را ارائه داده است.

اگر کلمه فمینیسم را در ساده‌ترین شکل خود، دلالت بر پژوهش درباره ستم‌دیدی زنان و درک و ارتقای آنان در تمامی زمینه‌ها بدانیم که قصد طرح چالش‌هایی را دارد که فقط آکادمیک نیست، بلکه عمیق‌ترین عقاید انسان را درباره خصلت جامعه، الگوهای اندیشه و یا روابط صمیمی مورد هدف قرار می‌دهد و اگر در تعاریفی که از فمینیست‌ها شده، بپذیریم که «هر گروهی که می‌کوشد تا موقعیت زنان یا ایده‌های درباره زنان را تغییر دهد» و یا «کسب ارزش برابر با مردان از لحاظ دارا بودن طبیعت مشترک، به عنوان شخص آزاد» و یا «انتقادی کلی از روابط اجتماعی مربوط به سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری جنسی» و نیز «مخالفت با هرگونه تبعیض اجتماعی، شخصی یا اقتصادی که زنان به علت جنسیت خود از آن رنج می‌برند»، ناچاریم بپذیریم که این اثر نیز بخشی از چنین گفتمانی است.

در تمامی تعاریف فمینیسم، انگیزه‌های کلی را در پس آن نهفته می‌بینیم و آن، نگرانی درخصوص بهبود شرایط زنان است. بنابراین، همان‌گونه که «رزماری تنگ» در دیکشنری فلسفه کمبریج، می‌گوید که کار فمینیست‌ها ارائه راهکارهایی در مورد مسئله نابرابری زنان با مردان است، «پابرهنگی‌های تبارم» نیز خود یکی از این راهکارهاست که فمینیستی جوان، قصد طرح آن را داشته است.

امروزه نقد عمیق فمینیسم، تمامی زمینه‌ها را در بر گرفته است؛ از خلاقیت هنری گرفته تا علوم و اخلاق و... و اکنون در یک رمان، زمینه‌هایی مطرح شده که مورد بحث و مناقشه در تئوری فمینیسم است. حال، به دلیل گسترده بودن مباحث مطروحه، به تقسیم‌بندی ساده‌ای متوسل می‌شویم.

۱. استثمار کودکان توسط بزرگسالان

نویسنده، در اولین فصل کتاب، به این مقوله می‌پردازد. کودکانی که با وجود صغر سن، مجبور به کار خانگی هستند و دنیای کودکی از آنها دریغ شده است؛ کودکانی در حسرت بازی و کودکی و اسیر رنج و کار و بدبختی. جالب این جاست که تمامی فمینیست‌هایی که از استثمار زن توسط مرد سخن می‌گویند و آن را مهم‌ترین عامل طبقه‌بندی اجتماعی معرفی می‌کنند، به استثمار کودک توسط بزرگسال هم می‌پردازند و با طرح شقوق مختلف استثمار، یعنی استثمار زن / مرد، کودک / بزرگسال، سیاه / سفید و... جنبه عمومی‌تری به اعتقاداتشان می‌دهند.

بحث بی‌توجهی به حقوق فرزندان و طرح مسائل بزرگسالانی که حقوق کودک را با قهر و استثمار پاسخ می‌گویند، بحث مهمی است که ورودی خوبی برای این رمان به حساب می‌آید. طرح استثمار، ابتدا با کتک‌هایی که آقاچان، پدر خانواده، به فرزندش فرخنده می‌زند، شکل می‌گیرد و ردپای نظام مردسالاری، در تک‌تک جملات متن / مؤید این نکته است.

جملاتی چون: «در این خانه، کوچک‌ترین اتفاقی بیفتد به آقایت می‌گویم ص ۸ / وقتی آقاچان سیاهت کرد، یاد می‌گیری که... ص ۸ / احساس می‌کرد آن شب، هرگز زنده از دست آقاچان بیرون نخواهد آمد ص ۸ / محب علی به طرفش آمد. میج

○ شهره کاندی



- عنوان کتاب: پابرهنگی‌های تبارم
- نویسنده: موره‌شین اللهیاری
- ناشر: دفتر تألیف
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۳۸۴ صفحه
- بها: ۲۵۰۰ تومان



دستش را گرفت. او را کشان کشان از انباری بیرون آورد و به درون اتاق هل داد. در اتاق را محکم بست و کمر بند چرمی اش را بیرون کشید... محب علی دلش به رحم نمی آمد و هر بار ضربات محکم تری بر بدن فرخنده فرود می آورد. ص ۱۲»

پس از آشنایی با موقعیت بفرنج کودکی ۷ ساله که از چنین نظامی متنفر است و آرزوی مرگ می کند، با دیگر دختر خانواده آشنا می شویم. در این مرحله، کار خانگی دختر دوم، کبری، شکل دیگری از این استثمار را نشان می دهد.

فرزندی که از او می خواهند هنگامی که صدایش می کنند، چون گوسفندی سرش را پایین بیندازد و دنبال کار بزرگ ترها برود. اندیشه های این کودک ۹ ساله، در قطعه زیر، به خوبی نمایان است:

«وقتی که خوب فکر کرد، احساس کرد خودش هم دلش می خواهد می توانست با عروسک بازی کند. اما نه؛ خیلی کار داشت و زیاد بودن کارها دیگر جایی برای بازی ها و فکرهای کودکانه اش نمی گذاشت. او هیچ گاه طعم کودکی را نچشیده بود. همیشه به جای عروسک بازی، مجبور شده بود یکی از خواهرها یا برادرانش را بخواباند. حتی زمانی که پنج سال بیشتر نداشت، او بود که کهنه های فرخنده را عوض می کرد و این کار سال ها بود که ادامه داشت ص ۲۴» و کودکی با چنین اندیشه هایی، حال قرار است راهی خانه شوهر شود. نکته جالب این فصل که خود به بازگشایی ابعاد نظام مردسالارانه کمک می کند، نشان دادن انحصار این استثمار، تنها برای کودکان دختر خانواده است. تک پسر خانواده، «آق علی» که پس از به دنیا آمدنش، هفت شبانه روز جشن گرفته اند، موقعیت مطلوبی دارد.

۲. بردگی خانگی زنان

براساس مکتوبات اولیه مارکسیستی، طبایع زنان و مردان، تحت تأثیر اوضاع تاریخی و اقتصادی شکل می گیرد؛ به طوری که اوضاع واحوال خاص می تواند کنش های متمایزی را به دو جنس تحمیل کند. به نظر انگلس، ریشه ستم به زنان، در شرایط اقتصادی زندگی است و ازدواج، اکثر آنها را در موضع بردگان خانگی نگه می دارد. مرد در بیرون از خانه کار می کند و دستمزد می گیرد و همسرش در خانه به کار می پردازد. از دید مارکسیسم، سرشت انسان ها تثبیت شده نیست، بلکه با اوضاع و احوال تاریخی تغییر می کند. به زبانی، شرایط و طبیعت جنسی زنان، فرآورده شرایط تاریخی اقتصادی آنان است. این انتقاد را فمینیست ها نیز طرح می کنند؛ انتقاد از تقسیم کار در داخل خانواده. انتقاد به انحصار نقش زن در موضع کار خانگی که تنها به اقتدار و پیشرفت مرد و محرومیت و عدم تکامل زن منجر می شود.

در سوبه هایی از این اثر نیز موضع بردگی خانگی زنان، به خوبی بارز شده است. برای مثال، در فصل دوم که به ازدواج کبری اختصاص دارد. این دختر ۹ ساله را ناخواسته، به عقد محمود در می آورند و کبری مجبور است چند سالی در شهر غریب، در خانه محمود، به اجبار کار کند تا زمان عروسی آنها فرا رسد. تکرار این مونولوگ محمود در متن «دیگر مال خودم می شود» ص ۷۵ یا «دستی به ته ریشش کشید. یعنی فردا کبری مال او می شد؟» ص ۱۱۰ تأکیدی بر مالکیت زن توسط مرد است. در نظام سنتی با ازدواج، زن به ملک طلق خصوصی مرد بدل می شود. همان گونه که در بخش اقتصادی، مالک و قادر، مرد است، در حیطة روابط خانوادگی نیز تسلط یک سوبه است. یکی مال می شود و دیگری مالک و این نکته، خودآگاه یا ناخودآگاه، در جملات متن نیز به چشم می خورد.

«کبری مثل یک کارگر در خانه شوهر کار می کرد... دیگر کارهای روزانه، وقتی برای فکر کردن به روزهای کودکی و خانواده اش برای او نگذاشته بود.» ص ۷۸

«او سه سال در آن خانه کار کرده بود. آخر برای چه؟ چرا باید این قدر سختی

می کشید؟ نمی دانست. خودش هم اسیر بود؛ اسیر دنیایی پر از تنش و سختی و کینه. دیگر خسته شده بود. دلش می خواست می مرد و هرگز فردا را نمی دید.» ص ۱۰۹

اما نقش بدبختی تنها منحصر به کبری نیست. این نقش را بر پیشانی تمامی زنان داستان، حک شده می بینم.

۳. توجه به رابطه جنسی

گروهی از فمینیست ها، رابطه جنسی را همواره تسلط بر زن و خشونت علیه او تلقی می کنند. حتی گروهی معتقدند که عشق زن و مرد، سبب پنهان ساختن قهر مرد نسبت به زن و وابستگی زن به ستمگر خویش می شود. افراط گرایان این نوع اندیشه، حتی میان رابطه جنسی قهرآمیز و رابطه جنسی عاشقانه یا درون حریم خانواده، فرقی نمی بینند؛ چرا که در هر دو مورد، زن مورد تجاوز قرار می گیرد. با این تفاوت که در ازدواج، نه تنها جسم، بلکه روح او نیز مورد تجاوز قرار می گیرد. فمینیست های رادیکال، تمایل افراطی به خشونت و آمادگی برای آمیزش و تجاوز جنسی را جنبه تعریف کننده مذکر بودن و مردسالاری می دانند. در تحلیل رادیکالی، افزون بر شرایط تاریخی و اقتصادی (یعنی آن چه در تحلیل مارکسیستی بیان می شود)، جنبه های بیولوژیکی و روانی نیز در بهره کشی از زنان طرح می شود. بدین ترتیب فمینیست های رادیکال، رفته رفته به انتقاد از طبیعت مردانه و شیوه ای که مردان می کوشند جنس مؤنث را تعریف کنند، کشانده می شوند. در انتقاد منفی آنها، مذکر بودن، معرف مرگ، خشونت و ویرانگری دانسته می شود؛ قرائتی که در آن زنان همیشه قربانی اند.

نویسنده، در فصلی از کتاب که به مقوله ازدواج کبری پرداخته است، سوبه هایی از این رابطه را آشکار می سازد. «چرا محمود او را راحت نمی گذاشت؟ چرا رهایش نمی کرد؟ آخر از جان و جسم کوچک و ناتوان او چه می خواست؟ یک بچه! اما نه. او هنوز خودش آن قدر کوچک بود که وجود شخص دیگری را هرگز نمی توانست باور و تحمل کند...»

این دنیای بزرگ و این مردم که با چشم های کنجکاو پشت آن چادر لعنتی ایستاده بودند، آمده بودند تا آن دستمال را در دست گرفته، بگویند زن محمود باکره است و با افتخار، وجود و انتخاب چنین همسری را برای محمود تحسین کنند. حالت تهوع داشت. گرمش بود. از وجود محمود، حالش به هم می خورد... یعنی این بدبختی تا کی می خواست ادامه پیدا کند؟ نفس نفس می زد. برخورد نفس های محمود، بیشتر عذابش می داد... نمی دانست این بدبختی و مصیبت تا کی می خواست ادامه پیدا کند؟ خستگی ای که در بدنش احساس می کرد، هر لحظه بیشتر می شد. از چشمانش می شد به راحتی، نفرت را خواند. از همه چیز متنفر بود؛ حتی از خودش! آخر او برای چه باید آفریده می شد؛ فقط برای این که مانند یک...!

... دردی عظیم کبری را در برگرفته بود... دلش می خواست می مرد و بیش از این در این دنیا که حکم یک دنیای سرد و وحشیانه را برای او داشت، نمی ماند... کمرش درد می کرد... انگار کسی قطره قطره جانش را می گرفت... از وجود محمود در کنارش احساس نفرت می کرد و از او بدش می آمد... محمود نگاهش کرد... یعنی او نمی دانست که محمود مجبور است به خاطر مردم آن ده که پشت چادر منتظر ایستاده اند، این طور وحشیانه عمل کند... آخر او چرا باید با کبری این طور می کرد؟ چرا کبری را آن قدر عذاب می داد که این طور بگرید؟ عذابی وجودش را در برگرفته بود. از خودش بدش می آمد. می خواست حرف بزند. به کبری بگوید که دلش نمی خواسته این طور وحشیانه رفتار کند، اما چیزی در وجودش بود که او را از این کار باز می داشت...» ص ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹

در این سطور، حتی مرد داستان، گرفتار در درون این نظام سنتی مردسالارانه معرفی می شود؛ مردی که چاره ای جز پذیرفتن سنن و اطاعت از چنین نظامی ندارد.

۴. نقش مادری

گروهی از فمینیست ها به ضرورت بازیابی کنترل جسم زن، توسط خود او اعتقاد دارند و

می‌گویند در طول تاریخ مردان جسم زنان را در کنترل خود داشتند و اکنون زنان باید این کنترل را باز پس گیرند. در جهان مدرن، با افزوده شدن امکانات سقط جنین، کنترل زاد و ولد افزایش تک همسری، زنان کنترل جسم خود را به دست خواهند آورد و به مردان ملحق می‌شوند. در این اثر، می‌بینیم که زنان داستان، در اثر زایمان‌های مکرر بیمار و بیمارتر می‌شوند. «خامه» یکی از زنانی است که در یکی از بی‌شمار زایمان‌هایش از بین می‌رود. «خامه، دوباره چهار ماه داشت. هر روز حالش وخیم‌تر می‌شد. بی‌حال بود. خون بالا می‌آورد. دعا می‌کرد بچه‌اش سالم باشد.» ص ۱۶۷

این بارداری‌های مکرر و زایمان‌های متعدد، در مورد کبری هم صادق است. «کبری نگاهش می‌کرد. دلش نمی‌خواست حامله شود. حال و حوصله بدبختی را نداشت. دوباره حالت تهوع، دوباره درد و سختی و آخر هم یک بچه…!» ص ۱۹۸
مارکس و انگلس، در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» می‌گویند که نخستین تقسیم کار میان زنان و مردان، برای پرورش کودک انجام گرفته است. این قضیه را فمنیست‌ها هم مطرح می‌سازند که چون طبیعت، زنان را برای مادر شدن خلق کرده است و چون فرزندان، محتاج مراقبت مادر هستند، زنان وابسته به کودکان شده، از احراز تساوی و قدرت در جامعه محروم می‌مانند اما مؤلف این رمان، برخلاف فمنیست‌های افراطی، چون «فایوستون» که معتقدند باید برخلاف طبیعت عمل کرد و عدم ارتباط مادر و فرزند را توصیه می‌کنند^۲ به صراحت عدم اعتقاد به چنین باوری را در آخرین فصول داستانش اعلام می‌دارد.

نویسنده با وجود اظهاراتی چون «به بچه‌هایش که فکر می‌کرد، خوب می‌فهمید بدبختی‌هایش از کجا شروع شده است» ص ۲۷۲، در آخرین فصول با اظهار نارضایتی از یکی از دخترانش، اندیشه‌های خود را به طور شفاف‌تری مطرح می‌سازد: «مهوش با شوهرش قهر کرده بود و این امر او را خیلی عذاب می‌داد. اکرم هم از منصور (همسرش) طلاق گرفته بود، اما کبری همیشه به کژال گفته بود که از دست اکرم ناراضی نیست؛ زیرا شوهرش عذابش می‌داد که مجبور شد طلاق بگیرد. اما موضوع قهر مهوش چیز دیگری بود. او سه بچه‌اش را بدون هیچ سرپرستی، پیش پدرشان گذاشته بود. غافل از آن که آنها نیاز به محبت مادر دارند و کبری همیشه پیش کژال کوچکش، درد دل می‌کرد و می‌گفت، مهوش کار خوبی نکرد که قهر کرده. دلش به حال نوه‌هایش می‌سوخت. آنها نیاز به محبت مادرشان داشتند و این را کبری بهتر از هر کسی می‌فهمید؛ زیرا او هم زمانی در اوج نیاز خود، به خانه شوهر رفته بود و به جای محبت خانواده، سرکوفت‌های نازنین خانم را تحمل کرده بود.» ص ۳۵۴
نویسنده، تجربه زن بودن را که ایثار و نثار است، منفور نمی‌داند. او نمی‌خواهد زن را از طبیعتش بیگانه کند. نه مادر شدن و مادر بودن را نفی می‌کند و نه با خانواده و ازدواج مخالفتی دارد. او تنها انتقاد و مقاومتی در قبال مضامین برتر مرد سالارانه ارائه می‌دهد.

۵- حقوق لیبرال

این اثر، نمونه آشکار مخالفت با عدم تساوی زن و مرد است؛ مخالفت علیه طرد زنان، کنارگذاری و زودن آنها و در حاشیه قراردادن‌شان. نگرانی ایدئولوژیک این نویسنده نیز چون دیگر فمنیست‌ها، نگرانی درباره نحوهٔ رفتار با زنان در خانواده، در حیطه آموزش، نوع کار و… است و خواستار تساوی و فرصت‌های برابر در این عرصه‌ها و نیز هوادار تغییر نگرش نسبت به زنان و خواهان اصلاحاتی در این خصوص است. تاکنون، به دلیل محرومیت زنان از پیشرفت عقلی و این که تنها زیبایی، یگانه سلاح آنها بوده (به تأکید اثر بر زیبایی کبری توجه کنید): (الحق که کبری، یکی از زیباترین زنان کردستان بود» ص ۶۸) ذهن آنها حول محور چشم‌شان شکل گرفته و طبیعت و منش آنها حاصل آموزش و پرورش آنها نبوده است. مردان از زنان انتظار داشتند بچه بزرایند و خانه‌دار و پاکدامن باشند. شاید سرچشمه ستم به زنان، محروم کردن آنان از حقوق، به ویژه حق تحصیل و پرورش عقل بوده باشد. در فصل سوم، شخصیت زن داستان را هنگام از دست دادن تکیه‌گاهش تنها و مستاصل ، می‌یابیم.
راوی، از قول کبری، می‌گوید: «ز خودش بدش می‌آمد. از خودش که هیچ کاری بلد نبود. از این که زن بود و چون زن بود، باید سختی‌ها و نگاه‌های پرمعنایی را دنبال می‌کرد. چرا زاده شده بود؟ برای بدبختی کشیدن؟ برای یک عمر تو سری خوردن به خاطر زن بودن؟ از خودش، از دنیایش، از دنیایی که در آن زندگی می‌کرد. تنفر داشت.» ص ۳۰۷

سابقاً مردان، در جهل کامل، ادعا کرده بودند که زنان پست‌تر از مردان هستند و این اندیشه را در همه‌جا اعمال کرده بودند، اما بعدها لیبرال‌هایی ظهور کردند که طرفدار ارزش‌های عقل‌گرایی، مساوات، آزادی، استقلال، حقوق مدنی، سیاسی و طبیعی بودند.
گفتمان نیرومندی که درباره حقوق دموکراتیک آغاز شد، برای مراحل آغازین ایده‌های فمنیستی نیز حیاتی بود. در فمنیسم شهروندی، زنان و مردان، به عنوان شهروندانی با حقوقی مساوی، با هم همکاری دارند. نویسنده، مثل لیبرال‌ها می‌خواهد زنان چنین حقوق و فرصت‌هایی برای کسب برابری با مردان داشته باشند. او تمامی عوامل را بررسی می‌کند و حتی زن داستانش را برای عدم احراز این فرصت‌ها شماتت می‌کند. او در فصل دوم، زن داستانش، کبری را به تهران می‌کشاند اما کبری در آن جا

اثر را که می‌خوانیم،

کل آن را واکنشی علیه نظام مردسالاری می‌یابیم.

نظامی که تنیده شدنش در تمامی بافت زندگی سنتی،

در ابعاد مختلف،

بررسی شده است. نویسنده به خوبی،

به تمامی مسائل مطروحه توسط فمنیست‌ها

انگشت گذارده و خود،

صورتی از گفتمان فمنیستی را ارائه داده است

به جای استفاده از موقعیت‌های موجود افسرده می‌شود و اصرار به بازگشت می‌کند. در فصل بعدی، او اقرار می‌کند که «یادش می‌آمد آن وقت‌ها که تهران بود، می‌دید آزادی‌های زن‌ها خیلی زیاد است. دلش خواست تهران که رفتند، از خودش زن دیگری بسازد.» ص ۳۰۷-۳۰۸
نویسنده، خواهان این است که تصحیحی در باورهای اجتماعی صورت گیرد. با چنین تصحیحی، خانواده ویران نخواهد شد. زنان باز هم نقش فعالی در زندگی خانوادگی خواهند داشت و خانواده اصلاح شده تداوم خواهد داشت. چنان چه نویسنده، در نسل جدید، خانواده‌ای را نشان می‌دهد که زنان در آن، شایستگی ورود به مشاغلی را که سابقاً در انحصار مردان بود، به‌دست آورده‌اند.

برای مثال، عرویش میترا یا دختر بزرگ او «صغری» زنانی هستند که با مشارکت‌های فکری و نیروی کار خود، در جامعه استقلال خود را به اثبات رسانده‌اند و در راه کسب حق شهروندی خود، گام‌هایی برداشته‌اند. در این قرائت هم فمنیسم وجود دارد تا نابرابری‌های منطقی را که در مورد آنان اعمال می‌شود، اصلاح کند.

۶- تمایز زنانه / مردانه

بحث تمایز یا عدم تمایز زن و مرد، در شقوق مختلفی صورت گرفته است. برای مثال، روان‌کاوان فمنیست، خصوصیات روانی زنانه را متفاوت با خصوصیات مردانه می‌دانند و اعلان می‌دارند که چون بزرگ‌ترین توانایی زن، ایجاد رابطه عمیق با دیگران است، همین باعث سوءاستفاده از آنها می‌شود. رادیکال‌ها که اندیشه‌های‌شان را به شیوه‌های فراتاریخی و جهان شمول طرح می‌کنند، مباحثی درخصوص جنس و جنسیت پیش می‌کشند که ریشه در بیولوژی و روان‌شناسی زنان دارد. هم‌چنین است فمنیسم فرانسوی که اندیشه‌هایی درخصوص تمایز جنسیت زنانه از مردانه دارد. گروهی از آنان معتقدند که زنان دگرخواه‌تر، نوع دوست‌تر و ایثارگتر هستند و اخلاقی تحت عنوان اخلاق مراقبت‌گرایانه را به آنان نسبت می‌دهند. از نظر این گروه‌ها، فهم واژهٔ ستم بر زنان، در واژهٔ پدرسالاری نهفته است و این خود، ریشه روانی عمیقی تفکر و رفتار جنس مذکر دارد. به زبانی، ستم بر زنان عمیق‌تر از آن چیزی است که حتی مارکسیسم سنتی طرح می‌کند که تنها اوضاع تاریخی، اقتصادی و نظام سرمایه‌داری را شالوده بی‌عدالتی می‌داند. ستم بر زنان، علاوه بر دیدگاه تاریخی، ریشه در بیولوژی و روان‌شناسی جنسیت‌ها نیز دارد. بنابراین، مرد سالاری، ترکیبی از مجموعه عوامل اقتصادی و جنسی است. بنابراین، اصرار بر وجود شناخت‌شناسی زنانه ضروری است. گروهی از فمنیست‌ها اظهار می‌دارند که حتی بیان تمایز مذکر / مونث خود جزیی از استعمار مردسالارانه، برای محبوس ساختن زنان در بعضی از نقش‌هاست و بنابراین، باید معنای مذکر و مونث را معوق گذارد، چرا که خود اظهار تمایز، کوششی است برای راندن زنان به یک دسته و مردان به دسته‌ای دیگر و این خود، نوعی گفتمان سرکوبگرانه است.

می‌گویند جوهر فمنیسم، مونیست (یگانه‌گرایی) است؛ یعنی این که باید تفکیک‌های دوگانه را در تمامی شقوقش (برای مثال، تفکیک دوگانهٔ دکارتی در مورد ذهن و جسم و یا تفکیک داده و نظریه و یا تفکیک زن و مرد و…) را از بین برد؛ چرا که در تمامی اینها، همواره اصالت با یکی است. یکی بالا دست و برتر است و دیگری فرودست. در مورد تفکیک دوگانهٔ زن / مرد، اگرستانسیالیست‌ها می‌گویند قاعده این‌گونه بوده که زنان، دیگری باشند و مردان خویشتن. بنابراین، مرد چیزی اصیل و زن، اضافه و پیوستی بر این چیز اصیل قلمداد می‌شده است.

«در پابرهنگی‌های تبارم» جنس مونثه همواره از جنس مذکر، متمایز می‌شود. نویسنده با

بحث بی توجهی به حقوق فرزندان و طرح مسائل بزرگسالانی که حقوق کودک را با قهر و استثمار پاسخ می گویند، بحث مهمی است که

ورودی خوبی برای این رمان به حساب می آید.

طرح استثمار، ابتدا با کتک‌هایی که آقاجان، پدر خانواده،

به فرزندش، فرخنده می زند، شکل می گیرد و ردپای نظام

مردسالاری، در تک تک جملات متن مؤید این نکته است

فرزندخواندگی

نیز با جمع آراء مارکس و فروید طرح اتوییایی کمونیستی، عاشقانه و جنسی را پیش کشیدند.

در این اثر نیز به مسئله تمرکز ثروت وانتقال آن از طریق فرزندان پسر و به زبانی، انحصار مالکیت اقتصادی برای مردان، پرداخته شده است. یکی از عللی که تمامی مردان داستان، داشتن فرزند پسر برای‌شان مهم است همین مسئله است. در اولین فصل، پدر کبری را می‌بینم که مادرش را به سبب به دنیا نیوردن فرزند پسر، تهدید به طلاق می‌کند:

«وقتی ماسی خانم کبری را حامله بود، محب علی به او گفته بود که اگر این بچه پسر نباشد، باید از خانه او برود. کبری که به دنیا آمده بود، ماسی خانم به سختی گریسته بود. با خود می‌اندیشید که اگر آقا او را طلاق دهد، هیچ راهی برای ادامه زندگی نخواهد داشت.» ص ۹ این مسئله، در نسل‌های بعد هم تکرار می‌شود و می‌بینم که کبری، با وجود بارداری‌های متعدد و ضعف و ناتوانی و مرگ و میر نوزادان و نیز سن بالایش، باز مجبور به تحمل دوران بارداری برای آوردن فرزند پسر است. در دیالوگی که بین کبری و محمود رد و بدل می‌شود، دقیقاً این مسئله را می‌توان یافت:

«ل محمود می‌خواهم بمیرم. می‌فهمی؟ حالم از ماندن در این دنیا به هم می‌خورد. دیگر نمی‌خواهم محمود. من دیگر نمی‌خواهم بچه‌دار شوم. فایده‌ای ندارد. من هرچه بدست می‌آورم، از دست می‌دهم. محمودجان، دیگر نمی‌خواهم....

- می‌دانم کبری جان اما چه کنم؟ دلم پسر می‌خواهد. تو که خودت می‌دانی، اگر پسر نداشته باشم، پس این همه ثروت به کی برسد. به خودم می‌گویم خوب می‌دهی به صغری، اما تو این زمانه دختر نمی‌تواند با کارگرها و مردها سر و کله بزند. دیگر خودم نمی‌دانم چه کنم کبری.» ص ۲۱۱

نویسنده، حتی زن‌ها را معتقد به اسارت در چنین نظامی معرفی می‌کند؛ نظامی که در تار و پود این زندگی سنتی نفوذ کرده و رهایی از آن برای انسان‌ها ناممکن گشته است. راوی می‌گوید: «سعید لبخند زد و از شوق جیغ کشید. وقتی کبری او را می‌دید، دلش ضعف می‌رفت. او پسرش بود؛ تنها دار و ندارش. تنها چیزی که وقتی محمود را می‌دید، باعث می‌شد احساس شرم نکند.» ص ۲۴۹

تنها دارونار، در چنین نظامی، پسر خانواده معرفی می‌شود و این خود بزرگنمایی از موقعیت توصیف شده است.

سرانجام، باید گفت که در این اثر، بحث اصلی این است که چگونه جامعه و ارزش‌های آن، در شکل‌گیری زن مؤثر می‌افتد و این که چگونه زن، پیوست مرد می‌گردد؛ بحثی که افرادی چون «سیمون دوبوار» نیز در «جنس دوم» مطرح ساخته بودند.

نویسنده مناسبات قدرت (Power relations)، عوامل اقتصادی و ساختارهای اجتماعی را که شکل‌دهندهٔ چنین پدیده‌ای می‌شوند، بازگو می‌کند. او با وجودی که تجربه شخصی شخصیت اصلی داستانش را بازگو می‌کند. این تجربه را در متن یک چشم‌انداز گسترده ارائه می‌دهد. او با پرداختن به ذهنیت‌های فرهنگی حاکم درباره زنان و با انکا بر مسائل و مشکلات و روحیات آنان، یعنی تمامی آن چه روزگاری بی‌اهمیت تلقی می‌شد، خواستار تجدید نظر در آرای پیشین و بازبینی روابط موجود است. بر ملا ساختن اضطراب‌های تاریخی زنان و تجربیات هولناک آنان، خود نوعی نقد ساختارهای اجتماعی و به چالش خواندن پندارهای فرهنگی است، پندارهای فرهنگی درباره سرنوشت نویسنده و تبارش.

پانویست ها:

- Makinon / cath arine A., ۱۹۸۹ Toward a Feminist Theory of the State. cambridge, Harvard University .
- The Dialectic of Sex/ London/ Womens Press